

نوشتار حامد روحی نژاد از زندان اوین در مدح فرزاد کمانگر



به نام شهدای کردستان

در دل صدف سختی های روزگار، خود را پروراندی و هر ذره از وجود گوهرینت را با رنج های هولناک هستی بارور نمودی و گوهرین تر گشتی و هر روز زیبایی ات افزونتر. تا اینکه سرتاسر سرشتت، سراپای وجودت، درین و مروارید گونه شد تا بدان حد که دیگرپلید خویان چشم دیدنت و تاب و تحمل بودنت را نداشتند و از دل هستی دریا نیستت کردند و سرانجام طعمه ی زیبایی ستیزان گشتی. بنگر، بنگر که چگونه دریا فقدان تو را به ماتم نشسته است و ذهن و حافظه ی دریا از نبود دردانه اش اندوه ناک و دلش دریایی ست پر خون . موج های آرام و آشفته، بی رمق به این سو آن سو سرگردانند و گهگاه با طعنه زدن به ساحل فراموشی تلنگری به خواب خشکی و بی تفاوتی می نوازند و دریا در بهت و حسرت، دریا گونه به انتقام مرواریدش، پای برجاست.

تمام هستی دریا گیج و گنگ و مات و مبهوت، سرخورده از غم کم داشت دردانه اش سر در گریبان سکوت و سکون فرورده، موج هایش سرنگون گشته و حتی طوفان یارای طوفانی کردنش را ندارد . دریا دیگر نجوای نیلگون آسمان را بازتاب نمی گوید، دریا خونین است اما آسمان ... آسمان در بغض فروخورده خود، فروخته، اندامش کبود و ابرهای تیره و تاریکش با فریادی مهیب و خشم گین از سوگ دریا، عنقریب است که حجم تابوت دریا را تا ابد با گریه بارانش گشایش دهد .

فاصله بی پایان آسمان و دریا، در این درد دریغ و نیستی دردانه ی متن و فرزند دریا، به یگانگی و یکتایی دگرگون شده ... تو گویی آسمان بریستر دریا و امواج شناور است و همه چیز آبستن یک رویداد بی همتا و یک میلاد ...! دریا از درد نبود دردانه اش دردمند، آسمان از درد دریا و دردانه اش غمین و هستی از درد دردانه و دریا و آسمان آبستن ... این همه درد و سکوت و سکون ... آرامش پیش از طوفان خود خواهی را، فریاد می زند.

فراموش شدنی نیستی تا فراموش شوی . در ژرفای هستی رخنه کرده ای و با وجود نیستی ات بیش از پیش هستی .

فرزاد جان، زین پس روز شهادتت را، به پاس از خود گذشتگی هایت در راه آموزش و پرورش فرزندان این مرز و بوم، روز آموزگار می خوانم.

حامد روحی نژاد

اردی بهشت ماه 89

اندرزگاه 8 زندان اوین

منبع: خبرگزاری هرانا